

راه رفتنیست و توقف هلاکتست

چون راه رفتنیست، توقف هلاکتست
چونت قنق کند که بیا، خرگه اندر آ
مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۰۱

عواملی که من ذهنی باعث می‌شود کار روی خودمان را متوقف کنیم و هلاک شویم:

۱- پندار کمال و می‌دانم

ما تا کمی مولانا می‌خوانیم و زندگی‌مان بهتر می‌شود سر و کله من ذهنی پیدا می‌شود و می‌گوید: تو پیشرفت کردی و به اندازه کافی می‌دانی کمی به فکر تفریح و معاشرت با دوستان و فامیل باش.

علتی بتر ز پندار کمال
نیست اندر جان تو ای ذودلال
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۴
۲- اینکه حرف بزنی و عمل نکنی و با یار بد من ذهنی به جان و مال و مقام بچسبیم.

لیک برخوان از زبان فعل نیز
که زبان قول سست است ای عزیز
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۰۴۴

گفت افزون را تو بفروش و بخر
بذل جان و بذل جاه و بذل زر
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۲۸

پس حالا که فهمیدیم من ذهنی یار بدیست با من ذهنی گفتگو نکنیم.

یار بد چون رست در تو مهر او
هین از او بگریز و کم کن گفت و گو
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۸۴

ای که در معنی ز شب خامش تری
گفت خود را چند جویی مشتری؟
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، ابیات ۳۱۹۰

۳- ادعا کردن با من ذهنی

چون کند دعوی خیاطی خسی
افکند در پیش او شه، اطلسی
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۶۸۴

ای بسا سرمست نار و نار جو
خویشتن را نور مطلق داند او
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۳۶۶

ترک معشوقی کن و، کن عاشقی
ای گمان برده که خوب و فایقی
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۸۹

۴- حرص زیاد کردن اجسام و آوردن آنها به مرکزمان.
گوش را بندد طمع از استماع
چشم را بندد غرض از اطلاع
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۶۶

شبهوت همانیدگی‌ها و عشق به اشیاء نمی‌گذارد ما ایبات را درست بشنویم و حقیقت را ببینیم.

حُبِّكَ الْأَشْيَاءُ يُعْمِيكَ يُصِمُّ
نَفْسُكَ السُّودَا جَنَّتْ لَا تَخْتَصِمُ
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۷۲۴

عشق تو به اشیا تو را کور و کر می‌کند، با من ستیزه نکن، زیرا نفس سیاهکار تو چنین گناهی مرتکب شده است.

۵- سبب سازی با من ذهنی

ما تشنه آب حیاتیم، ولی ندانستیم اگر فضا باز کنیم از آسمان رضا برایمان سعادت می‌بارد ما فقط صدای رعد و برق ذهن‌مان را شنیدیم و درد کشیدیم، لاجرم از خدا و مسبب محروم شدیم.

تشنه را درد سر آرد بانگ رعد
چون نداند کاو کشاند ابر سعد

چشم او مانده‌ست در جوی روان
بی‌خبر از ذوق آب آسمان

مَرَكِبٌ هَمَّتْ سَوَى اسباب راند
از مسبب لاجرم محروم ماند
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۸۴

۶- اینکه خود را قابل زنده شدن به خدا ندانیم.

چاره آن دل عطای مبدلی‌ست
داد او را قابلیت شرط نیست

بلکه شرط قابلیت داد اوست
داد، لب و قابلیت هست پوست
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۵۳۷

ما به اندازه‌ای که فضاگشایی می‌کنیم، قابل زنده شدن به زندگی می‌شویم، پس باید به خدا پناه بریم و بخشش اوست که هوشیاری جسمی را به هوشیاری حضور تبدیل می‌کند.

قُلْ أَعُوذُ بِكَ بِخَاتَمِ كَلِمَاتِ الْحَقِّ

هین ز نقائات، افغان وز عقَد

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۰۴۲

خدایا به تو پناه می‌آورم ای فریادرس از دست این دمندگان و گره‌ها، به فریادم رس.

۷- گریختن از این لحظه که خداست.

اگر ما قدرت حال را نشناسیم و به زمان گذشته و آینده بگریزیم خدا کار ما را بهم می‌زند و ما را هلاک می‌کند تا بفهمیم منتهای ما یکی شدن با اوست.

صَدِّ سَالٍ اِذَا غَرِيْبِي وَ نَائِيْ بِنَا، به پیش

برهم ز نیم کار تو را همچو کار خویش

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۲۶۸

وگر به خشم روی صد هزار سال ز من

به عاقبت به من آیی که منتها منم

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۷۲۵

۸- وضعیت‌ها را جدی نگیریم و در هر وضعیتی هستیم رو به سوی خدا کنیم.

پس هماره روی معشوقه نگر

این به دست توست، بشنو ای پدر

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۰۹۷

حَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَاُولَئِكَ مَوَاجِدُكُمْ

نحوه هذا الذي لم ينهكم

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۴۵

در هر وضعیتی هستید رو به سوی او کنید که خدا تنها شما را از این کار نهی نکرده است.

۹- سوال نکردن و نشان خدا را نجستن.

صبر و خاموشی جذوب رحمت است

وین نشان جستن نشان علت است

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۲۵

چون نپرسی، زودتر کشف شود

مرغ صبر از جمله پران تر بود

ور پیرسی دیرتر حاصل شود

سهل از بی صبریت مشکل شود

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۸۴۷

۱۰- اگر واقف نباشیم که باید از ذهن بیرون بیاییم و از همانیدگی‌ها گم شویم.

خاموش باش و در خمشی گم شو از وجود

کان عشق راست کشتن عشاق دین و کیش

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۲۶۸

او تو است، اما نه این تو، آن تو است
که در آخر واقف بیرون شو است
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۷۷۴

۱۱- دیدن هر چیزی غیر خدا زنجیر گلوی ما می شود.

دید روی جز تو شد غل گلو
کل شیء ماسوی الله باطل
باطلند و می نمایندم رشد
زانکه باطل، باطلان را می کشد
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۸۹۸

غیر رویت هر چه بینم، نور چشمم کم شود
هر کسی را ره مده، ای پرده مژگان من
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۹۴۶

با سپاس فراوان 🙏❤️
دیبا از کرج